



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جلسه قبل بیان شد که اگر گفته شود برای تحقق دلالت باید احراز شود که متکلم، شاعر است؛ فهمیده می شود که دلالت تصدیقی نوع اول مد نظر است و اگر گفته شود برای تحقق دلالت باید احراز شود که متکلم، در مقام افاده بیان بوده و در مقام هزل نیست؛ نشان می دهد که منظور از دلالت، دلالت تصدیقی نوع دوم است. در ادامه نظر آخوند در مورد تابعیت دلالت از اراده مطرح شد که شاهدی بر ملاک های بیان شده در تشخیص نوع اراده و دلالت بود. با توجه به این ملاک ها مشخص می شود که اراده ای که در اشکال به مشهور مد نظر محقق خویی است، اراده جدی است و اراده ای که در مبنای خودشان در وضع و دلالت وضع مطرح می کنند، اراده تفهیمی یا همان اراده استعمالی و تصدیقی نوع اول است. پس اشکال ایشان به مشهور بر اساس مبنای خودشان در وضع نیست.

بررسی فرمایشات شهید صدر در مورد اشکال محقق خویی به تلامذه آخوند

بحث ما در رابطه با فرمایشات شهید صدر بود. مطالبی به عنوان مقدمه بیان شد. اکنون نوبت این است که فرمایشات ایشان را بخوانیم و بر اساس آن مقدمات، فرمایش ایشان را بررسی کنیم. محقق خویی به اساتیدشان یعنی تلامذه آخوند اشکالی دارند. تلامذه آخوند معتقدند، امر برای بعث و نهی برای زجر وضع شده نه برای طلب. محقق خویی اشکالشان این است که امر نه برای بعث وضع شده است و نه برای طلب. و نهی نیز نه برای زجر وضع شده است و نه برای طلب. یعنی اینکه هم فرمایش آخوند و هم فرمایش تلامذه آخوند محل بحث است. محقق صدر ذیل این اشکال توضیحی می دهند و بعد اشکال را بررسی می کنند.

تقریر شهید صدر از اشکال محقق خویی

ایشان میفرمایند که: «وَأَمَّا الاعتراض الذي وجهه عليهم {اعتراض استاد من محقق خویی بر مشهور از تلامذه آخوند} فكأنه انسياق مع مبانيه {گویا نتیجه ای است که محقق خویی از مبنای خودش گرفته در چه بایی؟} فی

باب الوضع وأنه عبارة عن التعهد {مبنای استاد ما در وضع عبارتست از تعهد} الذي يستوجب أن يكون الوضع هو منشأ الدلالة التصديقية الموجودة في الجملة التامة {تعهد اقتضاء می کند که وضع، منشاء دلالت تصدیقی باشد که در جمله تامه وجود دارد. قبلا بیان شد که دلالت تصدیقی نوع اول یا دلالت تفهیمی، بر اساس این مبنا معلول وضع است و وضع، اقتضاء دلالت تصدیقی نوع اول یا دلالت تفهیمی را دارد. نتیجه حقیقت وضع این است که متکلم قصد و اراده تفهیم و اراده استعمالی داشته باشد. زیرا وضع، تعهد است. متکلم متعهد شده است که هر وقت خواست معنایی را تفهیم کند، لفظ آن را بیاورد.^۱

تقریر شهید صدر از اشکال محقق خوبی بدین نحو است که ایشان بر اساس این مبنایی که دارند (مسلك تعهد) می گویند نمی توان از امر یا نهی، بعث یا زجر تکوینی بدست آورد. زیرا آنچه از امر و نهی بدست می آید باید مطابق با دلالت تصدیقی باشد و منشا دلالت تصدیقی هم ظهور حال متکلم است. در نتیجه باید دید ظهور حال متکلم در به کار بردن امر و نهی چیست؟ ایشان میفرماید قطعا متکلم نمی خواهد لفظ در بعث و زجر تکوینی استعمال شود بلکه متکلم می خواهد بعث و زجر تکوینی محقق شود.

در نتیجه وقتی مبنا در وضع، تعهد شد، دلالت وضع، دلالت تصدیقی می شود. دلالت تصدیقی هم ریشه اش به ظهور حال متکلم برمی گردد و با توجه به اینکه ظهور حال متکلم -وقتی امر و نهی را به کار می برد- این است که بعث و زجر تکوینی تحقق پیدا کند زیرا متکلم می خواهد بعد از امر یا نهی مخاطب منبث یا منزجر شود. می خواهد مخاطب را حرکت بدهد. نه اینکه لفظ در بعث و زجر تکوینی استعمال بشود؛ پس مستعمل فیه امر و نهی، بعث و زجر تکوینی نیست.

در واقع تمرکز بحث ایشان روی ظهور حال متکلم است. ظهور حال متکلم یعنی اراده استعمالی. به همین خاطر است که اگر متکلم در حال خواب این حرف را بزند، کسی نمی گوید که ظهور استعمالی دارد. کسی نمی گوید که تعهدی در کار است. زیرا این فرد خواب است و ظهور حال وی، داشتن اراده استعمالی نیست.

با توجه به این مقدمات و اینکه مستعمل فیه بعث و زجر تکوینی نشد، باید مستعمل فیه و موضوع له را از بعث و زجر تکوینی منصرف کرد و سراغ بعث و زجر تشریحی رفت. در این صورت امر و نهی، مصداق بعث و زجر تشریحی خواهد بود نه اینکه بعث و زجر تشریحی موضوع له و مستعمل فیه باشد.

^۱ شهید صدر هم، همین نتیجه را می خواهند بگیرند. باید دید ایشان بر سر این نتیجه تا آخر می ایستند یا نه.

لذا میفرماید «**حيث يقال** {اگر کسی در وضع قائل به مسلک تعهد شد، تعهد هم اقتضاء دارد که دلالت وضع، دلالت تصدیقی باشد. بر این اساس} **حينئذ أنه لا يمكن افتراض وضع الأمر والنهي للتحريك والزجر بمعنى كشفهما عنهما إذ لو كشف عن التحريك والزجر التكوينيَّين كان واضح البطلان** { چرا واضح البطلان هست؟ چون ظهور حال متکلم در اراده تصدیقی در این است که با این استعمال، بعث و زجر تکوینا در مخاطب محقق شود} **ولو كشف عن تحريك وزجر تشريعيَّين فهما بنفسيهما مصداقان لذلك لا أنَّهما يكشفا عنهما**»^۲ اگر تکوینی باشد که خلاف ظاهر حال متکلم هست ولی اگر تشریحی باشد تشریحی نه موضوع له است و نه مستعمل فيه، بلکه اینها مصداق بعث و زجر تشریحی هستند.

اشکال شهید صدر به محقق خوبی، اشکال محقق خوبی بر مبنای خودشان است نه بر مبنای مشهور

پس تا اینجا شهید صدر گفتند ریشه این اشکال محقق خوبی به مشهور، مبنای ایشان در مسلک وضع است. در مسلک وضع تعهد هست و تعهد هم اقتضاء دلالت تصدیقیه را دارد. دلالت تصدیقیه هم به این بر می گردد که متکلم مرید وجود داشته باشد و ظاهر حال متکلم مرید هم این است که می خواهد مخاطب تکوینا منبعث و منزجر شود) البته با استعمال صیغه). آقای صدر معتقد است که بر اساس مسلک مشهور چنین نیست. یعنی ایشان می گوید با اینکه حرف استادشان محقق خوبی با مبنای خودشان درست است، اما با مبنای مشهور درست نیست و می توان با مبنای مشهور از مشهور دفاع کرد.

مبنای مشهور این است که وضع اقتضاء دلالت تصویری را دارد. یعنی علقه وضعیه ربطی به اراده ندارد و از درون علقه وضعیه دلالت تصویری بدست می آید. دلالت تصویری این است که لفظ وضع شود برای یک معنایی و آن معنا هم به ذهن مخاطب متبادر شود و به عبارت دیگر، مستمع از شنیدن لفظ، به معنا منتقل می شود ولو این لفظ از برخورد دوتا سنگ بوجود بیاد بخاطر انس ذهنی که بین آن لفظ معنا وجود دارد، لفظ از هر جا که صادر شود- ولو از متکلم غیر مرید- انتقال به معنا و دلالت تصویری تحقق می یابد. پس دلالت تصویری ربطی به ظاهر حال متکلم ندارد. چه اینکه این لفظ از متکلم مرید صادر شود و چه اینکه از متکلم نائم صادر شود، در هر حال دلالت تصویری محقق می شود. تاثیر ظاهر حال متکلم در دلالت تصدیقی است.

^۲ بحوث فی علم الأصول، ج ۳، ص: ۱۲

در نتیجه در مبنای مشهور که دلالت وضع، دلالت تصویری است؛ سازمان استدلال استاد من از بین می رود. سازمان استاد من بر ظاهر حال متکلم استوار بود. و با توجه به اینکه ظاهر حال متکلم، اقتضاء تحقق بعث و زجر تکوینی را با استعمال داشت، و با توجه به اینکه زجر و بعث تکوینی بعد استعمال لفظ در معنا از ظاهر حال متکلم بدست می آمد، در نتیجه معنای این لفظ بعث و زجر تکوینی نیست. از طرف دیگر هم این امر و نهی بعد از استعمال در معنایشان مصداق بعث و زجر تشریحی هستند پس معنای آنها بعث و زجر تشریحی هم نیست. اما بنابر مسلک مشهور، آنچه از وضع بدست می آید دلالت تصویری است و دلالت تصویری هم ربطی به ظاهر حال متکلم ندارد. پس مشهور می تواند بگویند دلالت تصویری صیغه امر، بعث تکوینی است.

در واقع آقای صدر گویا میخواهد بگوید دو مطلب وجود دارد. یک بعث تکوینی که از شنیدن لفظ به ذهن می آید و یک بعث تکوینی که از ظاهر حال متکلم بدست می آید. بعث تکوینی که از ظاهر حال متکلم بدست می آید یک چیز است و بعث تکوینی که از مدلول تصویری لفظ بدست می آید نیز چیز دیگری است. این در حالی است که استاد ما دومی را با اولی یکی کرده است و به مشهور اشکال گرفته اند. البته بر مبنای خودشان (محقق خوبی) این اشکال وارد است.

تعبیر ایشان در این زمینه چنین است: «وَأَمَّا عَلَى الْمَسْلُكِ الْمَشْهُورِ وَالْمَخْتَارِ {اما بنابر مسلک مشهور که مختار من (شهید صدر) هم همان مسلک مشهور است} من أَنْ الْوَضْعَ مَنْشَأَ الدَّلَالَةِ التَّصَوُّرِيَّةِ فَقَطْ { آنچه از وضع بدست می آید، فقط دلالت تصویری است} فَمَدْلُولُ الْمَادَةِ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ {ومدلول ماده امر و نهی} - اگر ماده گفتیم اسمی میشود و اگر هیات گفتیم حرفی میشود- {معنی اسمی ومدلول هیئتها النسبة التكوينية الخارجية المنتزعة عنها ذلك المعنى الاسمي - كما حَقَّقَ فِي مَعَانِي الْهَيْئَاتِ -} در عام-خاص بیان شد که یک معنای اسمی وجود دارد و یک معنای حرفی. معنای اسمی انتزاع میشود از معنای حرفی و فرقیشان هم در موضوع له است نه در وضع. وضع در هر دو عام است. یعنی یک معنای اسمی می آید و در حروف یا هیئات مرآت واقع خارجی می شود و در اسماء برای خود آن معنای مستقل قرار میگیرد. خب حالا اسمی یا حرفی باشد چه میشود؟ {وهي النسبة الإرسالية التحريكية في الأمر والنسبة الزجرية التبعية في النهي وكتلتا النسبتين يراد منهما الإرسال والزجر الخارجين التكوينيين لا التشرعيين ولكنهما كمفهوم تصویری لا تصدیقی} مشهور با مفهوم تصویری بعث و زجر کار می کنند. با بعث و زجر تصدیقی که از ظاهر حال متکلم بدست می آید، کاری ندارد {کی يقال بأنه واضح البطلان} که آقای خوبی اشکال کند که تصدیقی واضح البطلان است و تصدیقش از ظاهر حال متکلم بدست می آید. ظاهر حال متکلم این است که

بعث و زجر تکوینی بعد از استعمال محقق بشود} فانّ الدلالة التصدیقیّة تكون بالظهور الحالی فانه یکشف کشفاً تصدیقیّاً عن أنّ المراد النفسی والداعی الحقیقی للمتکلم أنّما هو داعی التحریک التشریعی»^۳ پس شهید صدر اشکال استادش را این طور فهمیده است که استاد بنا بر مبنای خود در وضع به مشهور اشکال کرده است و مبنای ایشان در وضع مسلک تعهد است و مسلک تعهد اقتضاء می کند دلالت تصدیقی معلول وضع باشد. در نتیجه آقای خوبی می گوید اگر دلالت تصدیقی بخواهد معلول وضع باشد، دلالت تصدیقی از ظاهر حال متکلم بدست می آید و ظاهر حال متکلم تحقق بعث و زجر تکوینی است با استعمال. چه اسمی و چه حرفی.

نقد اشکال شهید صدر به محقق خوبی

داعی حقیقی که شهید صدر می گویند جد است و ربطی به استعمال ندارد. ببینید اشکال اول ما به شهید صدر همین است که ایشان به آرامی از کلام استاد، رفتند سراغ کلام مشهور. خوب دقت کنید «فانه یکشف کشفاً تصدیقیّاً عن أنّ المراد النفسی والداعی الحقیقی للمتکلم أنّما هو داعی التحریک التشریعی»^۴ اینجاست که باید به شهید صدر گفت مشهور که می گویند داعی باید تحریک و بعث و زجر باشد، داعی در نظر آنها اراده استعمالی نیست بلکه داعی اراده جدی است و اراده جدی ربطی به مبنای استاد شما ندارد. مشهور می گویند تحقق بعث تکوینی و تشریعی در جایی است که داعی بعث باشد. بله احراز داعی از ظاهر حال متکلم بدست می آید اما از کدام ظاهر حال؟ ظاهر حال متکلم که متکلم در مقام بیان و افاده باشد. در واقع ظهور حالی دو مرحله دارد. یک بار از ظاهر حال متکلم اراده استعمالی بدست می آید. این میشود مسلک تعهد و یک بار هم از ظاهر حال متکلم، اراده جدی بدست می آید. این می شود حرف مشهور. ظاهر حال متکلم منشاء دو نوع حالت تصدیقی است؛ یک بار از ظاهر حال متکلم، دلالت تصدیقی نوع اول بدست می آید و آن وقتی است که متکلم مرید بالاراده التفهیمیه است. این برای وقتی است که متکلم خواب نباشد یا تحقق اراده استعمالی باشد. اما این ظهور حال و این اراده، ربطی به حرف مشهور ندارد. آن ها می گویند برای اینکه به وجوب برسیم، اراده جدی نیاز است و اراده جدی یعنی داعی. مشهور می گویند صیغه افعال یک لفظ است و یک معنا دارد و همیشه در معنایش استعمال می شود. پس با آنکه دلالت تصویری داریم و دلالت تصدیقی نوع اول (اراده استعمالی) هم داریم، اما بعد از این موارد باید معلوم شود اراده جدی چیست؟ آیا متکلم می خواهد مخاطب را تهدید کند؟ یا می خواهد وی را منبث کند؟ اگر می خواهد تهدید کند، همین

^۳ بحوث فی علم الأصول، ج ۳، ص: ۱۲

^۴ بحوث فی علم الأصول، ج ۳، ص: ۱۲

لفظ را در معنایش به داعی تهدید استعمال می کنید. در نتیجه می شود مصداق تهدید. اگر همین لفظ را در معنایش به داعی تعجیز استعمال کند، می شود مصداق تعجیز.^۵ مثلاً صیغه افعال در « فاتوا بسوره من مثله » با آنکه در معنایش استعمال شده است، اما چون به داعی تعجیز است، مصداق تعجیز است. همین صیغه افعال در « اعملوا ما شئتم » در همان معنا استعمال می شود ولی چون به داعی تهدید است، مصداق تهدید می شود. این داعی تهدید و تعجیز و بعث، بعد از تحقق اراده استعمالی و از ظاهر حال متکلم احراز می شود و هیچ ربطی به اراده استعمالی ندارد.

استاد شما که مسلکشان تعهد است و تعهد هم با اینکه دلالت تصدیقی بوجود می آورد، اما باید دقت کرد که این دلالت تصدیقی در این مبنا، دلالت تصدیقی نوع اول یعنی اراده استعمالی است در حالی که حرف مشهور که شما هم مختارتان همین است، با دلالت تصدیقی نوع دوم کار می کنند. پس وقتی استاد شما با توجه به اراده به مشهور اشکال می کنند با توجه به همین نکته داعی است که مشهور بیان می کنند نه بر اساس اراده استعمالی که بر گرفته از مسلک تعهد است. پس اشکال استاد شما بر اساس مبنای خودش نیست بلکه ایشان می گوید بعد از تحقق اراده استعمالی و بعد از تحقق ظهور حالی در اراده تفهیمی - یعنی اینکه متکلم اراده کرد که ما معنا را بفهمیم - بحث این است که داعی او از این معنای فهمیده شده چیست؟ اشکال محقق خوبی دقیقا همین جاست که میگوید اگر شما دنبال تحقق زجر و بعث هستید، تحقق بعث و زجر بعد از استعمال لفظ در معنایش است. پس معنای هیچ کدام، زجر و بعث نیست. به نظر ما محقق صدر انصافا نسبت به فرمایش استادش کم لطفی نموده اند. ریشه آن را هم بعدا بیان خواهیم کرد.

مقرر: علی اکبر اژه ای

^۵ تعجیز این است که دست و پای کسی رو ببندی و بگویی کار کن. خب عاجز هست میشود تعجیز حقیقی. تهدید این است که شمشیر بر سر او بگیرید و تهدید کنید.